

رشته‌های جامعه‌شناختی



پیامدهای جامعه‌شناختی
همه‌گیری جهانی کرونا
در گفت‌وگو با
استاد سید محمدصادق مهدوی

اشاره

استاد سید محمدصادق مهدوی، متولد ۱۳۲۷ و فارغ‌التحصیل رشته «جامعه‌شناسی خانواده و جوانان» از دانشگاه وین اتریش است. او از سال ۱۳۵۶ به عضویت هیئت‌علمی دانشگاه شهید بهشتی در آمد و سال‌ها با رتبه‌استادی در این دانشگاه و نیز واحد علوم و تحقیقات تهران دانشگاه آزاد اسلامی به آموزش و پژوهش پرداخت و مفتخر به دریافت عنوان استاد نمونه شد.

اما دکتر مهدوی تنها به تدریس و تحقیق اکتفا نکرد و به‌عنوان کنشگری فعال، توسعه علوم اجتماعی را در حوزه مدیریت، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی آموزشی و پژوهشی با قبول مسئولیت‌های مختلف پی گرفت. دکتر مهدوی بیش از ۱۰ اثر ترجمه و تألیف در موضوع خانواده و جوانان دارد و از وی بیش از ۵۰ مقاله در نشریات علمی و پژوهشی منتشر شده است. مدیریت و سردبیری مجله‌های علمی و پژوهشی گوناگون، از جمله پژوهش‌های جامعه‌شناختی، پژوهش‌نامه علوم اجتماعی و فصلنامه «رشد آموزش علوم اجتماعی» از دیگر خدمات و فعالیت‌های ماندگار دکتر مهدوی است.

رشد آموزش علوم اجتماعی در گفت‌وگو با این جامعه‌شناس پیشکسوت، ضمن مرور دستاوردها و تجربه‌های زیسته ایشان در زمینه آموزش علوم اجتماعی، تأثیرات و پیامدهای اجتماعی و فرهنگی پاندمی کرونا را به‌ویژه در حوزه‌های آموزش و خانواده موردبحث و بررسی قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: همه‌گیری جهانی کرونا، پیامدهای جامعه‌شناختی، جامعه‌شناسی خانواده و جوانان، پیامدهای اجتماعی و فرهنگی کرونا

فریبرز بیات



می‌آیند در بوفه دانشجویی چای می‌خورند و با دانشجویان گپ می‌زنند. این حسن سلوک استنادان جوان برای ما هم خیلی جالب بود و هم جاذب. قبلاً فکر می‌کردیم استاد دانشگاه جایگاه و مقامی بسیار برتر دارد و اصلاً مگر می‌شود استاد با دانشجو صمیمی شود؟! تا قبل از این آقایان، ما استادانمان را فقط در کلاس می‌دیدیم و ارتباطات استاد و شاگردی اصلاً وجود نداشت. به همین دلیل، استنادان جوان علوم اجتماعی نه تنها علم جدید جامعه‌شناسی را آوردند و هر کدامشان در حوزه‌های خاصی تحول ایجاد کردند، بلکه با حسن سلوک خود و مراوده با دانشجو، در جو و فضا و به اصطلاح زیست و مناسبات دانشجو و استاد تغییرات چشمگیری به وجود آوردند. به‌طور کلی تحولات علمی ناشی از حضور این استنادان جوان علوم اجتماعی، یعنی مجهز شدن به دانش روز و نیز تحول در روابط و مناسبات استاد و دانشجو، به نظر من در تحول جامعه‌شناسی در ایران، و اعتبار، وجاهت و فراگیر شدن و معرفی آن به جامعه، نقش مهمی ایفا کرد.

جناب عالی بعد از دوره کارشناسی ارشد در دانشگاه تهران، برای ادامه تحصیل در دوره دکترا به خارج از کشور رفتید. فضای آموزشی، کیفیت و روش‌های آموزش و شیوه تدریس استنادان در آنجا چگونه بود؟

من به اتریش و دانشگاه وین رفتم. اتریش آلمانی‌زبان است و استنادان برجسته جامعه‌شناسی آلمان در دانشگاه وین تدریس می‌کردند. من در آنجا از استنادان خیلی معروفی درس گرفتم؛ استادانی مثل **یورگن هابرماس** که هنوز زنده است، **هربرت مارکوزه** که فوت کرده و همچنین **نیکلاس لومان**. این‌ها جامعه‌شناسان آلمانی‌زبان بودند که به‌خصوص در کشورهای آلمانی‌زبان و اروپا شهرت داشتند و نظریات جدیدی را ارائه می‌کردند که در محافل بین‌المللی جامعه‌شناسی مطرح و مورد توجه بودند. سبک آموزش هم در آنجا با سبک آموزش

دانشگاه تهران سکونت داشت. اطلاعات خوبی از شرایط رشته‌ها، آینده تحصیل در هر رشته، بازار کار آن و شانس قبولی در هر رشته داشت. او به من گفت رشته نوبی آمده است با عنوان علوم اجتماعی که در آینده خیلی رشد دارد. همین الان هم در تهران خیلی طرفدار دارد و در شهرهای بزرگ یواش یواش دارد شناخته می‌شود. گفت اگر من الان می‌خواستم شروع به تحصیل کنم، این رشته را می‌خواندم. به این ترتیب من قانع شدم که علوم اجتماعی رشته‌ای مهم و مؤثر در جامعه و آینده‌دار و رو به پیشرفت است و این رشته را انتخاب کردم.

استادان آن زمان رشته علوم اجتماعی چه کسانی بودند و فضا و مناسبات دانشجویان و استنادان در آن سال‌ها چگونه بود؟

استادان آن زمان به‌جز مرحوم دکتر **صدیقی**، اگر ذهنم یاری کند، مرحوم دکتر **علیمحمد کاردان**، دکتر **شاپور راسخ**، دکتر **جمشید بهنام** و مرحوم دکتر **محمود روح‌الامینی** بودند. روابط استنادان و دانشجویان خیلی رسمی و اداری و به‌طور کلی با فاصله بود و استنادان خیلی به صمیمیت با دانشجویان اعتقادی نداشتند و فاصله خودشان را با دانشجو حفظ می‌کردند. اما از حدود ترم ۴ و ۵ به بعد بود که با آمدن گروهی جدید از استنادان علوم اجتماعی، جو و فضا کاملاً تغییر کرد. استنادان جدید زنده‌یاد مرحوم دکتر **غلامعباس توسلی**، دکتر **باقر ساروخانی**، دکتر **عبدالحسین نیک‌گهر**، دکتر **مرتضی کتبی** و دکتر **احمد اشرف** بودند که فکر می‌کنم به جز دکتر اشرف که از آمریکا آمده بود، بقیه دانش‌آموخته فرانسه بودند.

گروه علوم اجتماعی با آمدن این استنادان جوان یک‌دفعه اعتبار تازه‌ای کسب کرد. چون دانش روز جامعه‌شناسی را داشتند و کلاس‌هایشان بسیار پرطرفدار و پررونق بود. با آمدن این استنادان به‌خصوص سنت رفتار با فاصله استنادان با دانشجویان کلاً تغییر کرد. مثلاً برای ما دانشجویان تازگی داشت که برای اولین مرتبه می‌دیدیم استنادان جوان

استاد قبل از هر بحث دیگری مایلیم به تجربه تحصیل و تدریس شما بپردازیم. چطور شد که رشته علوم اجتماعی را انتخاب کردید؟ آیا در دبیرستان رشته شما علوم انسانی بود؟ به‌طور کلی چگونه به علوم اجتماعی علاقه‌مند شدید؟

من در یکی از روستاهای اطراف بوشهر به دنیا آمدم. در محل ما تا کلاس ششم ابتدایی بیشتر نبود و من برای ادامه تحصیل در دبیرستان به شهر «بrazجان» رفتم. در شرایط اجتماعی آن زمان تعداد خیلی کمی به ادامه تحصیل علاقه داشتند. بیشتر خانواده‌ها ترجیح می‌دادند بچه‌هایشان در امر کشاورزی به آن‌ها کمک کنند و خیلی اعتبار و ارزشی برای تحصیل قائل نبودند. ولی والدین من به تحصیل خیلی علاقه‌مند بودند و با همه توانشان می‌خواستند که بچه‌ها درس بخوانند. دبیرستان‌های Brazجان آن موقع فقط رشته ادبی داشتند و رشته‌های تجربی و ریاضی وجود نداشتند. در آن موقع مثل حالا علوم انسانی نمی‌گفتند و به همه رشته‌های زیرمجموعه علوم انسانی، رشته ادبی می‌گفتند.

من در Brazجان ادامه تحصیل دادم و دیپلم گرفتم. بعد هم در دانشگاه تهران در رشته علوم اجتماعی پذیرفته شدم. حدود سال‌های ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ بود. علوم اجتماعی رشته‌ای جدید بود که در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران دایر شده بود و چندین سالی بیشتر از تأسیس آن توسط زنده‌یاد مرحوم دکتر **غلامحسین صدیقی** نمی‌گذشت. آن موقع هنوز کاربرد و اهمیت این رشته در جامعه شناخته نشده بود. بعضی‌ها هم فکر می‌کردند علوم اجتماعی همان تاریخ و جغرافیاست.

چگونگی علاقه‌مندی من به رشته علوم اجتماعی به این صورت بود که طی مطالعه‌ای در مورد رشته‌ها و دانشکده‌های دانشگاه تهران، از جمله دانشکده ادبیات، دانشکده حقوق، دانشکده الهیات و سایر دانشکده‌ها، با یکی از دانشجویان دانشکده ادبیات که همسایه و همشهری ما بود، مشورت کردم. او دانشجوی رشته ادبیات فارسی دانشگاه تهران بود و در خوابگاه





مرسوم در ایران متفاوت بود. مثلاً یادم هست در ایران سر کلاس‌های مرحوم استاد دکتر صدیقی، تعداد دانشجوی بالای ۱۰۰ نفر بود و کلاس در تالارهای بزرگ تشکیل می‌شد. البته این تعداد شاید دانشجوی جامعه‌شناسی نبودند و از گروه‌ها و رشته‌های دیگر هم در کلاس ایشان شرکت می‌کردند. تعدادی هم از علاقه‌مندان دکتر صدیقی بودند که در این کلاس‌ها حاضر می‌شدند. به‌طور کلی کلاس‌ها در ایران خیلی پرجمعیت بودند. ولی در اتریش من یادم نمی‌آید کلاسی بیش از ۱۰ نفر بوده باشد. به همین دلیل اولاً استاد شناخت کافی نسبت به دانشجو و نقاط قوت و ضعف او پیدا می‌کرد، ثانیاً تعداد کم اعضای کلاس امکان مشارکت دانشجو در امر آموزش را فراهم می‌آورد.

به این ترتیب می‌توانم بگویم یک ویژگی برجسته در نحوه آموزش در اتریش روش «آموزش مشارکتی» بود. یعنی دانشجو باید مرتب در جست‌وجوی مطالب جدید و بدیع از منابع متفاوت باشد و بعد هر هفته یک روز بیاید کنفرانس بدهد. علاوه بر این، هم روش کار استاد و هم نظام آموزشی فرق می‌کرد. یک پروفیسور ۶ تا ۱۰ دستیار داشت. این دستیارها خیلی به استاد کمک می‌کردند. مثلاً به ما کتاب معرفی می‌کردند و می‌گفتند تو که می‌خواهی بیایی در این موضوع کنفرانس بدهی، کتاب‌های جدید این‌ها هستند. یا آدم‌هایی که در این مورد نظریات جدید و جذابی دارند، این‌ها هستند. حتی برای تهیه کتاب‌ها کمک می‌کردند. یعنی شما اگر کتابی را می‌خواستید که در انستیتو موجود نبود، بلافاصله در عرض کمتر از سه روز خود انستیتو برایتان تهیه می‌کرد.

گرایش غالب در جامعه‌شناسی به‌ویژه در کشورهای آلمانی‌زبان در آن زمان، چپ و از نوع حلقه فرانکفورت و نئومارکسیستی بود؟

بله، این تفکر غالب بود؛ چه بین دانشجویان و چه بین اعضای هیئت‌علمی

و استادان. گروه قابل توجهی از استادان گرایش نئومارکسیستی داشتند که به «مکتب فرانکفورت» معروف است؛ مثل هابرماس، مارکوزه، آدورنسو و هورکهایمر. این‌ها اگرچه تفکر چپ داشتند، اما مارکسیسم را نقد می‌کردند. مارکسیست‌ها تکیه و تأکید اصلی را بر اقتصاد می‌گذاشتند و نظام سرمایه‌داری را از این نظر نقد می‌کردند. اما جامعه‌شناسان مکتب فرانکفورت بیشتر بر مسئله فرهنگ تأکید می‌کردند و نظام فرهنگی را که به بازتولید مناسبات سرمایه‌دارانه کمک می‌کند، نقد می‌کردند. تأکید هابرماس بر عقلانیت فرهنگی، کنش ارتباطی و اخلاق ارتباطی و نیز تأکید مارکوزه بر صنایع فراغتی و فرهنگی و انسان‌تک‌ساحتی از چنین منظری قابل توجه است. مکتب فرانکفورت تأثیرات مهمی بر جامعه‌شناسی بر جای گذاشته است و به‌ویژه در نقد جامعه‌شناسی محافظه‌کار کارکردگرایانه که به حفظ وضع موجود نظر دارد، بسیار مؤثر بود و افق‌های جدیدی را در نظریه‌پردازی جامعه‌شناسی گشوده است.

اما با وجود غلبه تفکر نئومارکسیستی در فضای دانشگاهی آن زمان کشورهای آلمانی‌زبان این تنها تفکر نبود و گروهی از جامعه‌شناسان نیز بودند که تفکری مغایر داشتند و از منظری دیگر به مسائل اجتماعی می‌نگریستند که مهم‌ترینشان در آن زمان **نیکلاس لومان** بود. او بنیان‌گذار نظریه سیستمی و جامعه‌شناسی سیستمی است و به «تئوری پرداز درمان‌ناپذیر» شهرت یافته است. شاید بعد از پارسونز مهم‌ترین چهره در جامعه‌شناسی ساختی- کارکردی محسوب شود. لومان در آثار خود آشکارا استدلال کرده که نظریه سیستم‌های خود را به‌عنوان جانشینی برای دعاوی منسوخ و بی‌بنیاد مکتب فرانکفورت عرضه داشته است.

باید توجه داشت چنین مجادلات علمی در کشورهایی نظیر آلمان که سنت فلسفی و انتقادی طولانی دارند و نیز از سطح تکامل فکری بالایی برخوردارند، مشکل

چندانی ایجاد نمی‌کرد و هر دو گروه این جامعه‌شناسان در فضای جامعه‌شناسی اتریش و آلمان حضور فعال داشتند. مثال بارزش مجادلات و مباحثات پرآوازه لومان و هابرماس است. البته با وجود این مجادلات با هم کارهای مشترک نیز می‌کردند که نمونه آن کتاب «نظریه جامعه یا تکنولوژی اجتماعی» است که هابرماس و لومان با هم نوشته‌اند. اما بین دانشجویان آن زمان فضا قدری متفاوت بود و با توجه به گرایش‌های ضدسرمایه‌داری، تفکر چپ بین دانشجویان غلبه داشت. به همین دلیل اصولاً کسانی که به رشته جامعه‌شناسی می‌رفتند، تمایلات چپی داشتند. البته بزرگ که می‌شدند، عاقل می‌شدند. آن موقع روشن فکر یعنی کسی که تمایلات ضدسرمایه‌داری و چپ داشت و این فضا بین دانشجویان وجود داشت. به‌طوری که من چندین بار وقتی صبح می‌آمدم بروم انستیتو، می‌دیدم یک پارچه بلندی با علامت داس و چکش آویزان کرده بودند که این دانشکده تا اطلاع ثانوی توسط نیروهای پیشروی انقلابی از دست مثلاً سرمایه‌داران پس گرفته شده است. دانشجویان چپ خیلی وقت‌ها دانشگاه را تعطیل می‌کردند و مانع ورود استادان می‌شدند؛ مثل اوایل انقلاب خودمان و خیلی شدیدتر. اکثر دانشجویان جامعه‌شناسی و اکثر هم‌کلاسی‌های ما گرایش‌های مارکسیستی داشتند. یادم هست چند نفر از آن‌ها در کمون زندگی می‌کردند و می‌خواستند زندگی اشتراکی را عملیاتی کنند و به نمایش بگذارند که خیلی زود از هم پاشید و نتوانست دوام بیاورد.

چه سالی به ایران برگشتید و چگونه جذب دانشگاه شهید بهشتی (دانشگاه ملی آن زمان) شدید؟

سال ۱۳۵۶ که تقریباً انقلاب داشت شروع می‌شد، من به ایران برگشتم. ابتدا خیلی مایل بودم به دانشگاه شیراز بروم، اما مسئولان دانشگاه شیراز گفتند ما فقط فارغ‌التحصیلان آمریکا را می‌پذیریم. به





اجتماعی را کمتر و بر صمیمیت، همدلی، همکاری و تعاون افزوده است. جناب عالی به عنوان یک جامعه‌شناس این وضعیت را چگونه تحلیل می‌کنید؟

همه‌گیری جهانی کرونا مناسبات و تعاملات اجتماعی را به شدت تحت تأثیر قرار داده و به کلی دگرگون کرده است. روابط را به حداقل رسانده است و ارتباطات رودرو و چهره به چهره را که از منظر جامعه‌شناختی بسیار اهمیت دارد، بسیار محدود کرده و حتی می‌توان گفت در آستانه حذف قرار داده است. به این ترتیب نوعی انزوای اجتماعی



ایشان گفتم جامعه‌شناسی خوانده‌ام و می‌خواهم برگردم ایران. رزومه مختصری هم داشتم و دادم. اضافه کردم که شاگرد شما هم بودم. درس ادبیات تطبیقی را با دکتر آذرخشی گذرانده بودم. ایشان گفت باید صبر کنید مدیر گروه بیاید. گفتم: من در دانشگاه وین شاغل هستم. بعد از مدت‌ها آمده‌ام به خانواده‌ام سری بزنم و حالا که این‌طور شده است، تصمیم گرفته‌ام ایران بمانم و از دانشگاه وین استعفا بدهم. ایشان گفت: «بگذار من تلفنی با دکتر مظهري صحبت کنم.» تلفنی با ایشان صحبت کرد و بعد از مرحوم دکتر منوچهر آشتیانی که ایشان هم عضو گروه بود، خواست با من مصاحبه کند.

دکتر آشتیانی هم تحصیل کرده آلمان بود. کمی با هم آلمانی صحبت کردیم و از کارها و مطالب و درس‌هایی که مایلم تدریس کنم، صحبت کردیم. به این ترتیب در دانشگاه شهید بهشتی به‌عنوان عضو هیئت علمی پذیرفته شدم. سال‌ها در دانشگاه به آموزش و پژوهش و کار علمی و مدیریتی مشغول بودم. بعد از بازنشستگی در دانشگاه شهید بهشتی هم در واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی به آموزش و پژوهش مشغول شدم و در کنار آن در کار سیاست‌گذاری، مدیریت و برنامه‌ریزی آموزشی نیز خدمت کردم.

همین دلیل من برگشتم و به دانشگاه تهران رفتم. آقای دکتر کتبی در دانشگاه تهران مدیر گروه بود. استاد من هم بود. دو سه درس با او برداشته بودم و یکی دو مقاله تحقیقی هم نوشته بودم. البته مقاله‌های دانشجویی آن زمان، حساب کنید ۵۰ سال پیش، با آن فقر کتاب و ارتباطات، کیفیت چندان نداشتند.

آقای دکتر کتبی پرسید: «شاگرد من هم بودی؟» گفتم: «بله آقا دکتر، در این درس‌ها شاگردتان بودم.» گفت: «ممکن است به شما بگویم فردا بیایی با هم صحبت کنیم؟» من فکر کردم سرشان شلوغ است، گفتم باشد. فردا رفتم دیدم مطالب تحقیقاتی و مقاله‌ها را آورده و به همان اندازه که من نوشته بودم، ایشان حاشیه‌نویسی کرده و با دقت خوانده بود. گفتم: «می‌دانی چرا گفتم برو فردا بیا؟» گفتم: «نه.» گفت: «می‌خواستم ببینم مقاله‌های تحقیقی و مطالبت چه‌جوری‌اند. چون من همه کارهای دانشجویان را بایگانی می‌کنم.» گفتم: «من خجالت می‌کشم از چیزهایی که نوشته‌ام.» گفت: «نه از نظر من خوب است و تقاضایت را بده و من در گروه مطرح می‌کنم.» داشتم تقاضایم را می‌نوشتم که گفت: «یک توصیه دارم: من اگر جای شما بودم، می‌رفتم دانشگاه بهشتی، به دانشگاه تهران نمی‌آمدم.»

من در دانشگاه وین هم قرارداد کار داشتم و به‌عنوان دستیار مشغول بودم، اما اتفاق ناگواری افتاد و با عجله به ایران برگشتم. پدرم فوت کرده بود و به من نگفته بودند و من به همین خاطر باید برمی‌گشتم و تکلیف کار و خانه و زندگی خود را روشن می‌کردم. به هر حال، آقای دکتر کتبی به من گفت: برو دانشگاه شهید بهشتی. در دانشگاه شهید بهشتی، تعطیلات تابستان بود و مدیر گروه جامعه‌شناسی که آقای دکتر محمدرضا مظهري بودند، تشریف نداشتند. سؤال کردم گفتند رئیس دانشکده دکتر رعدی آذرخشی است. با ایشان هم در زمان تحصیل یکی دو درس گذرانده بودم. به

از بحث تجربه‌های آموزشی و پژوهشی عبور می‌کنیم و با توجه به تخصص جناب عالی در زمینه جامعه‌شناسی خانواده و مسائل اجتماعی، به یک مسئله مهم اجتماعی و بهداشتی می‌پردازیم که این روزها آثار و پیامدهای آن همه کشورهای، از جمله کشور ما را تحت تأثیر قرار داده است. همه‌گیری جهانی کرونا فضای اجتماعی و فرهنگی را به کلی دگرگون کرده است. از یک سو به فاصله‌های فیزیکی برای جلوگیری از شیوع بیماری افزوده است، اما از سوی دیگر برخی معتقدند فاصله‌های

را بر جامعه تحمیل کرده و سدی در برابر ارتباطات و تعاملات اجتماعی به وجود آورده است. پیامد این موضوع اختلال، ناکارکردی و یا کارکرد ناقص بسیاری از امور است. مثال بارز آن آموزش است. همه‌گیری جهانی کرونا جریان آموزش را به کلی مختل یا ناقص و ناکارآمد کرده است. در کشورهای چون کشور ما که زیرساخت‌های آموزش مجازی را از قبل فراهم نکرده‌ایم و امکانات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری مناسب را تدارک ندیده‌ایم، جریان آموزش کاملاً یا تا حدود زیادی مختل شده است. حتی در کشورهایی که زیرساخت‌های لازم را هم





دارند، مناسبات و روابط مجازی به هیچ‌وجه نمی‌تواند آنچه را که در روابط معلم و شاگردی در یک ارتباط چهره به چهره منتقل می‌شود، از نظر آموزشی تأمین کند. زبان بدن استاد و معلم، نوع حرکات، رفتار و بسیاری ظرایف دیگر که در کار تدریس و معلمی هست، در ارتباط مجازی منتقل نمی‌شود. همین موضوع ضریب یاددهی و یادگیری را پایین می‌آورد و کارکرد آموزشی را ناقص می‌کند.

محدودیت‌های اجتماعی و فیزیکی، بسیاری از افراد را ناچار به ماندن در منزل و کار و فعالیت از راه دور کرده است. برخی چنین وضعیتی را به منزله بازگشت به خانه و خانواده، و ترمیم روابط خانوادگی تلقی کرده‌اند. جناب‌عالی به‌عنوان جامعه‌شناس خانواده این مسئله و آثار و پیامدهای آن را چگونه تحلیل می‌کنید؟

برخلاف برخی دیدگاه‌ها، ماندن بیشتر اعضا در خانه کمتر می‌تواند به ترمیم

مناسبات گرم و عاطفی خانوادگی کمک کند. چرا که وقتی شما در خانه هستی، اما با ملاحظه خطرات احتمالی انتقال ویروس باید فاصله فیزیکی را چند متر حفظ کنی و نمی‌توانی فرزندت را در آغوش بگیری، خواهر و برادرت را ببوسی، با پدر و مادر روبوسی کنی و یا دست بدهی، آن گرمای عاطفی چگونه ایجاد می‌شود؟ خانه اکنون به باغی تبدیل شده است با درختانی با فاصله که هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند. در واقع اگرچه اعضای خانواده با هم هستند، اما تنها هستند. چون حداقل ارتباط گرم و بدون ترس و نگرانی را دارند.

به تعبیر دیگر، ما الان با هم اما تنها هستیم. یعنی در نوعی انزوای ناخواسته و تحمیلی به سر می‌بریم که نقطه مقابل هر نوع صمیمیت است. صمیمیت با تراکم و فاصله در یک فضا ایجاد نمی‌شود، با ارتباطات نزدیک تأمین می‌شود. گرمای دست و حسی که در آغوش کشیدن و یا خندیدن و صحبت کردن بدون ترس و نگرانی می‌دهد، عامل صمیمیت است. اگر غیر از این بود ما باید در اتوبوس و مترو که خیلی هم به هم نزدیک هستیم، روابط گرم و صمیمانه را شاهد می‌بودیم؛ در حالی که چنین نیست.

افزایش کمی ساعات حضور در خانه در کیفیت روابط و تعاملات خانوادگی چه تأثیراتی خواهد داشت؟ آیا افزایش ارتباط و تماس‌های اعضای خانواده به افزایش صمیمیت و همدلی می‌انجامد یا به تنش و تعارضات خانوادگی منجر خواهد شد؟

وقتی تراکم افراد زیاد می‌شود، ناخودآگاه اختلاف و تعارضاتی شکل می‌گیرند. اصولاً تراکم، به‌ویژه وقتی افراد دارای هویت‌های مستقل فردی و صاحب رأی، و نظر و سلیقه فردی هستند و سبک زندگی خاص خود را دارند، منشأ تضاد و تنش می‌شود. برای مثال، ممکن است نوع درک، دریافت، برداشت و حتی حساسیت و میزان اهمیتی

که هر یک از اعضای خانواده برای رعایت دستورالعمل‌های بهداشتی و ایمنی دارند، با هم متفاوت باشد. همین موضوع خود می‌تواند محل بحث و مشاجره در خانواده شود و اعضا از هم ایراد بگیرند. بگویند: چرا ماسک نزدی؟ چرا دستکش نپوشیدی؟ از بیرون آمدی دستت را شستی؟ لباس‌هایت را آویزان کردی؟ دستکش و ماسکت را در سطل آشغال انداختی؟

در چنین وضعیتی که همه از هم ایراد می‌گیرند، شما فکر می‌کنید هر یک از اعضا چقدر تحمل می‌کند؟ این یک روابط معمول نیست. هر کدام مجبورند در ارتباط با کرونا موضعی بگیرند و اظهارنظر کنند. البته این از روی دلسوزی است و همه نگران هستند. اما بیان نگرانی برای طرف مقابل تا حدی قابل تحمل است، از آن آستانه که بگذرد، مسئله‌ساز و تنش‌آفرین می‌شود. مثلاً اگر شما روزی ۱۰ دفعه به بچه‌ای بگویی، بابا ماسکت رو بز، دستت را بشور، دست به جایی نزن و ...، بالاخره اعتراض می‌کند. هر کسی یک آستانه تحملی برای انتقادپذیری دارد. بنابراین شرایط کرونایی، یک دور هم بودن ساده نیست و اصلاً در درون خودش، تنش را خلق می‌کند. بودن و ماندن در خانه، به جای اینکه به ارتقای مناسبات و روابط خانوادگی کمک کند، به ایجاد تنش، ترس، نگرانی و تعارضات دامن می‌زند. چنانچه برخی آمارها نشان می‌دهند، تنش‌ها و تعارضات خانوادگی و گاه حتی طلاق در برخی کشورها طی این مدت افزایش پیدا کرده است.

در چنین وضعیتی با این تنش‌ها و تعارضات، دبیران علوم اجتماعی به‌عنوان کسانی که می‌توانند دانش اجتماعی را در جامعه نشر و پخش کنند، چه وظیفه و رسالتی برای آگاه کردن مردم نسبت به این شرایط بحرانی و نحوه مواجهه درست با آن دارند، به‌نحوی که تعادل اجتماعی و خانوادگی صدمه نینند؟ الان رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی و





بیست و سومین سال خود شده و بیش از ۸۰ شماره منتشر کرده است، نشان دهنده نیازسنجی درست آن زمان و نیز این نکته است که نیازها و ضرورت‌هایی که باعث ایجاد مجله شده‌اند، هنوز نیز به شکل‌های دیگری باقی هستند. به علاوه، با توجه به توسعه و پیچیدگی روزافزون علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی از یک سو، افزایش دانش‌آموزان این رشته، و همچنین رشد مسائل، مشکلات، آسیب‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی در جامعه شهری، ضرورت توسعه دانش اجتماعی و عمومی کردن این علم برای کمک به تربیت اجتماعی و شهروندی بیش از گذشته احساس می‌شود. معلمان و دبیران علوم اجتماعی کشور پایه توسعه دانش اجتماعی و عمومی کردن این علم محسوب می‌شوند. بنابراین دانش‌افزایی و روزآمدسازی دانش و بینش آن‌ها بیش از پیش ضرورت دارد و مجله‌هایی مانند فصلنامه رشد آموزش علوم اجتماعی نشان داده‌اند که می‌توانند نقش مهمی در این زمینه ایفا کنند. برای دست‌اندرکاران این مجله در تداوم این مسیر و توسعه و تعالی کار آرزوی موفقیت روزافزون دارم.

بنده هم از طرف خودم، اعضای هیئت تحریریه و گروه آماده‌سازی مجله، ضمن قدردانی و سپاس بی‌کران از اینکه وقت ارزشمندتان را در اختیار ما قرار دادید، به‌عنوان دانشجویان شما و کسانی که همواره از خوان علمی جناب عالی حظ و بهره فراوان برده‌ایم، همه تلاش و توان خود را به کار می‌گیریم که فصلنامه رشد آموزش علوم اجتماعی را، به‌عنوان یادگار ماندگار جناب عالی حفظ کنیم و در ارتقای کیفی آن بکوشیم. امیدواریم به یاری خداوند و همت همه دانشوران علوم اجتماعی و معلمان و دبیران این رشته هر سال گام‌های بلندتری در جهت اشاعه و توسعه علوم اجتماعی در کشور برداریم.

سردبیری فصلنامه رشد آموزش علوم اجتماعی از جمله یادگارهای ماندگار جناب عالی است. از تجربه راه‌اندازی و سردبیری این مجله بگویید و اهداف برنامه‌هایی که در این زمینه داشتید.

فصلنامه رشد آموزش علوم اجتماعی نتیجه همکاری بنده با دکتر حسن ملکی، دوست عزیز و فاضل در آموزش و پرورش و سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی است. ایشان ایده و برنامه‌های در این مورد داشت و بنده را هم دعوت به همکاری کرد. آن زمان تعداد مجله‌های تخصصی علوم اجتماعی بسیار کم بود و مجله‌های اندک دانشگاهی برای دبیر و معلم علوم اجتماعی سنگین و کمتر قابل استفاده بودند. از طرف دیگر، دسترسی معلمان نیز به اطلاعات و منابع جدید، با توجه به ضیق فرصت و فشار کار، کم بود. بنابراین وزارت آموزش و پرورش و مشخصاً سازمان پژوهش، با توجه به اهمیت و جایگاه علوم اجتماعی در تحقق اهداف تربیتی و آموزشی، و به‌ویژه تربیت اجتماعی و شهروندی، تصمیم گرفت فصلنامه‌ای با رویکرد آموزشی و مهارت‌افزایی، مخصوص دبیران و معلمان علوم اجتماعی کشور و نیز دانشجویان مراکز تربیت معلم در رشته‌های علوم اجتماعی منتشر کند.

به‌طور کلی، فصلنامه رشد آموزش علوم اجتماعی با هدف دانش‌افزایی و روزآمدسازی دانش تخصصی معلمان و دبیران علوم اجتماعی آغاز به کار کرد. انتشار مجله با استقبال دبیران و معلمان کشور روبه‌رو شد و همین موضوع کمک کرد مجله در جهت تحقق اهداف خود و کمک به روزآمدسازی دانش و بینش معلمان علوم اجتماعی کشور گام‌های مثمرتری بردارد. در این مسیر ما از همکاری استادان و صاحب‌نظران علوم اجتماعی کشور و نیز معلمان و دبیران مجرب و با تجربه علوم اجتماعی که دست به قلم بودند و توانایی نوشتن داشتند، همچنین از دانشجویان سال‌های بالای جامعه‌شناسی بهره گرفتیم.

تداوم انتشار مجله که اکنون وارد

به‌خصوص اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، مثل اینستاگرام، تلگرام، واتس‌آپ و... مسئولیت اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی را از همه گرفته‌اند. نقش این رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی اکنون از خانواده، پدر، مادر، معلم، کلاس و مدرسه بسیار بیشتر است. درواقع می‌توان گفت جامعه رسانه‌ای شده و همه امور در بستر رسانه جریان پیدا می‌کنند. به همین دلیل نیز تأثیر رسانه‌ها بی‌بدیل است و حرف آخر را رسانه‌ها می‌زنند. چرا که گستره بیشتری را پوشش می‌دهند و مخاطبان بسیار بیشتری از یک معلم در کلاس حضوری و با روابط چهره به چهره دارند.

اما صاحب‌نظران علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی رسالت بسیار بزرگی دارند و می‌توانند به هر طریقی، مثل نوشتن و صحبت در رادیو، تلویزیون و رسانه‌های اجتماعی، مسائل را به گوش مردم برسانند. من فکر می‌کنم مهم‌ترین رسالت متخصصان علوم اجتماعی آگاهی‌دادن به جامعه است. چون در این بلبشوی اجتماعی و رسانه‌ای، اطلاعات غلط، انحرافی و مایوس‌کننده خیلی زیاد است. بنابراین استادان، معلمان و دبیران علوم اجتماعی هم وقتی می‌توانند در این جهت تأثیرگذار باشند که از بستر رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی به نحو مناسب و مفید در مورد مهارت‌های نحوه درست مواجهه با بحران‌های این چنینی اطلاع‌رسانی کنند.

در پایان مایلم به تجربه ارزشمند و گران‌بهای جناب عالی در سردبیری فصلنامه «رشد آموزش علوم اجتماعی» بپردازید. جناب عالی در کنار فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی در سطح دانشگاه‌ها و مراکز آکادمیک، به‌عنوان یک کنشگر فعال اجتماعی، تلاش دامنه‌دار و پرثمری را برای عمومی کردن علم و توسعه دانش اجتماعی در سطح آموزش و پرورش داشته‌اید. کمک در راه‌اندازی و مدیریت و نیز

